

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۱۱

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال نوزدهم، شماره ۷۶، تابستان ۱۴۰۲

کاربرد وکالت عرفانی در ماهیت وکالت دادگستری

شهریار باقری^۱

سعید بیگدلی^۲

نجداعلی الماسی^۳

چکیده

تعریف و مبنای وکالت در دادگستری را بایستی در علوم پیشینی آن و در مباحث «فلسفه حقوق هنجاری»، جستجو نمود. در وکالت، نیابت و اجازه از دیگری اهمیت دارد که در تاریخ تمدن ملتها بر اساس مبانی فکری و اخلاقی و اجتماعی آنها استوار است. در این مقاله تلاش می‌گردد تا یکی از این مبانی فلسفه حقوق هنجاری که به حوزه عرفان ارتباط می‌یابد و آن توکل و وکالت عرفانی است، ریشه یابی شود و جایگاه وکالت در مبانی فکری عرفانی و حقوقی مورد توجه قرار گیرد و در مقایسه با وکالت دادگستری، نقش زمینه‌های فکری و معنوی و اخلاقی در علوم قضایی کاوش گردد و با روش کتابخانه‌ای و با ارجاع به منابع اولیه این دو رشته، این نتیجه را روشن نماید که وکالت معنایی گسترده دارد که شاخه‌ای از آن در عرفان ریشه دارد و از توکل نیز مایه می‌گیرد. از نظر حقوقی نیز شرط اخلاقی، رعایت مصلحت موکل، امانتداری و حفظ اسرار در آن رعایت می‌شود. واژگان کلیدی:

فلسفه حقوق، توکل، عرفان، وکالت دادگستری، حقوق طبیعی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

۱- دکترای حقوق خصوصی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

۲- دانشیار گروه حقوق، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران. نویسنده مسئول: bigdeli@znu.ac.ir

۳- استاد گروه حقوق خصوصی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

پیشگفتار

فلسفه حقوق (Philosophy of law)، یکی از انواع فلسفه‌های مضاف است که درباره چگونگی و چرایی پیدایش مفاهیم حقوقی بحث می‌کند، از اینکه حق و حقوق و قوانین چه هستند و چرا در زندگی انسان پیدا شده‌اند و چه کارایی دارند؟ تا حوزه‌هایی چون وکالت که چیست و چه مبنایی دارد و چرا در جامعه انسانی پیدا شده است؟ فلسفه حقوق به دو بخش اصلی فلسفه حقوق تحلیلی و فلسفه حقوق هنجاری قابل تقسیم می‌باشد که در بخش دوم به هنجارهای غیر حقوقی می‌پردازد که در حقوق نقش دارند و در حقیقت مفاهیم حقوقی را می‌سازند. (Marmor, 2015:29) مفاهیمی که نقش مبنایی در حقوق دارند و بدون آنها دانش حقوقی پدید نمی‌آید.

در حقوق، مسائل هنجاری (Normative question) و مسائل مفهومی (Conceptual question) نیز از اهمیت خاصی برخوردارند و فلسفه حقوقی، عهده دار ریشه‌یابی آنها و چگونگی ورود آنها را به علم حقوق است (تروپه، ۱۳۹۰: ۲۰؛ ابدالی، ۱۳۸۸: ۳۲) از طرفی در فلسفه حقوق به تفاوت قواعد اخلاقی و دینی و عرفانی هم پرداخته می‌شود. و نشان داده می‌شود که قواعد حقوقی از مبانی فلسفی، عرفانی، دینی و اجتماعی سرچشمه می‌گیرند و در این میان، شاخه‌های متعددی در فلسفه حقوقی پدید آمده است که هر کدام در ریشه‌یابی خود به نتایج چشمگیری می‌رسند.

در اندیشه حقوق طبیعی، بسیاری عقیده دارند که حقوق دارای سرچشمه دینی، اخلاقی، عرفانی و مانند آن است. برخی حقوق طبیعی را «ندای عقل سلیم» خوانده‌اند. (Freeman. 1996: 7) بعضی «هم اعتقاد دارند نه فقط منشأ اجتماعی هنجارها، بلکه محتوای اخلاقی آنها هم از مؤلفه‌های اعتبار حقوقی به حساب می‌آیند.» (Murphy, 2009:18) البته اخلاق نیز عناصر متعددی در خود دارد و از جمله اخلاق عرفانی است که در مجموع عقیده دارند که اخلاق در حوزه معتبر سازی حقوقی نقش مهمی ایفا می‌کند. این اعتبار در همه جنبه‌های حقوقی خود را نشان می‌دهد و یکی از آنها در وکالت دادگستری است.

از نظر دورکین: «اصول حقوقی، بر خلاف قواعد که ممکن است اخلاقی باشند یا نباشند، اساساً ماهیت اخلاقی دارند و تا حدودی ملاحظات اخلاقی است که تعیین می‌کند یک اصل حقوقی وجود دارد یا ندارد... بر اساس حقوق به مثابه امری همگرا، گزاره‌های حقوقی صادقند اگر تبلور اصول

عدالت، انصاف و فرآیند شکلی مناسب باشند که بهترین تفسیر ساختاری از رفتار اجتماعی را فراهم کند یا از آن‌ها تبعیت کند.» (Dworkin, 1978:16)

وکالت دادگستری و موضوع وکالت از طرف دیگر، از دو جنبه قابل بررسی است و در یکی به ارزیابی ظاهری وکالت پرداخته می‌شود که تحلیل جایگاه وکیل در اقدام به نفع موکل خود و چگونگی دفاع را شامل می‌شود و در تحلیل عمیق‌تر به بررسی ماهیت وکالت و روابط میان نظر با تطبیق و به بیانی دیگر رابطه مفهوم و مصداق را در بر می‌گیرد. اینجاست که فلسفه حقوق و نظریه‌های حقوقی (Legal theory) درباره وکالت به میان می‌آیند. درباره این بخش از دانش حقوق گفته‌اند:

«حقوق پدیده‌ای هنجاری است که در مقام تعدیل و تنظیم رفتارهای اجتماعی انسان است و فلسفه حقوق بر آن است که دلایل و موجهات این پدیده را در روند توصیفی موشکافی کند. با این توضیح معلوم می‌شود، کوشش برای تبیین جنبه هنجارمندی حقوق (که به حوزه اخلاق و عرفان هم وارد می‌شود) از یک طرف و مبانی استدلالی آن از طرف دیگر، از چالش‌های اصلی فلسفه حقوق است. به بیان دیگر، حقوق نه تنها حوزه‌ای هنجارمند در فرهنگ، اخلاق، مذهب، قراردادهای اجتماعی، آداب معاشرت ما و مواردی از این قبیل است، بلکه در موارد مذکور و دیگر موضوعات مشابه، به هدایت رفتار صحیح انسان در جامعه نیز می‌پردازد.» (ابدالی، ۱۳۸۹: ۳).

این بحث از هنجارمندی حقوق، حوزه‌ای گسترده را در بر می‌گیرد و شامل دو بخش است که یکی نقش تبیینی (Explanatory) و دیگری توجیهی - هنجاری (Normative – justificatory) باشد. که دلایل رفتار حقوقی و دلایل مردم برای اقدام به هنجارهای حقوقی را در بر می‌گیرد. که در این میان دو مکتب حقوق طبیعی و مکتب اثبات‌گرایی حقوقی با هم به چالش فکری پرداخته‌اند و در مکتب حقوق طبیعی تکیه بر این مطلب دارد که واقعیت‌های اجتماعی، نقش بسیار مهمی در پیدایش اعتبار حقوقی قضایا ندارند، بلکه این محتوای اخلاقی، عرفانی و مذهبی است که در ساحت اعتبار حقوقی، نقش ایفا می‌کند. با این دو دیدگاه، به موضوع وکالت با دو نگاه می‌توان نگرست و به سراغ ریشه‌های فکری آن در حوزه‌های اخلاق و عرفان و ادیان نیز رفت و به تناسب دلایل توجیه آنها در آن حوزه‌ها جستجو نمود و بدین وسیله با نگاهی عمیق‌تر به وکالت دادگستری نگرست.

وکالت در عرفان

وکالت از معنای «توکل» در عرفان مایه دارد و به معنای، تکیه و اعتماد نمودن بر کسی، یا به خدا سپردن و واگذاری به مقامی قابل اعتماد است. در فرهنگ‌های عرفانی آمده: «توکل به معنای واگذاری شخص است امور خود را بر مالک خود و اعتماد بر وکالت او. در اصطلاح، واگذاری امور است بر مالک علی الاطلاق و بالجمله؛ توکل، دلبستگی و اعتماد کامل است به پروردگار و این مقام، کمال معرفت است.» (سعیدی، ۱۳۸۳: ۱۸۰). به این ترتیب توکل یکی از مقامات عرفانی است که برای

مقربان و سالکان حاصل می شود. البته توکل با ایمان قوی و لطف الهی به انسان داده می شود و این اعتقاد و توفیق بسیار ارزشمند است.

وکیل در عرفان، در اصل و اساس، خداوند است و بلکه بهترین وکیل به شمار می آید. به این معنی که سالک باید ابتدا با اتکا به حق، عقیده داشته باشد که همه امور زندگی انسان متکی به خداست و بر اساس اندیشه توحیدی باید بر او توکل داشت. در عین حال در عرفان نظام اسباب و مسببات هم مورد قبول است. چنانکه این اسباب به دو بخش تقسیم می شوند: اسباب طبیعی و اسباب فوق طبیعی. در حقیقت همه ابزار و وسایل مادی و معنوی که باعث می شوند انسان به اهداف خود دست پیدا کند را در زمره اسباب قرار داده اند و در تفاسیر قرآن کریم به تفصیل به آنها پرداخته شده است. (طبرسی، ۱۴۰۱: ۵۲۴/۴) اما در تفسیر آیات توکل تکیه بر این است که در عین حال که باید بر خداوند توکل نمود، از اسباب مادی امور نیز نباید غافل شد و آنها نیز به رسمیت شناخته می شوند.

برای مثال وکالت دادگستری که یکی از همین اسباب و مسببات مورد قبول است، ارزشمند به شمار می آید، چرا که قاعده عقلانی مشورت و رجوع به متخصص اقتضا دارد که مشکلات را از اسباب صحیح آن به انجام رسانید و وکالت های دنیوی از همان نوع به شمار می آید و مورد تأیید معنویت و عرفان و ادیان نیز می باشد. جالب اینکه در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ قرآن کریم پس از «وشاورهم فی الامر» بلافاصله می گوید: «فاذا عزمت فتوکل علی الله، إِنَّ الله یُحِبُّ المتوکلین» یعنی مشورت و توکل را با هم خاطر نشان می سازد که به طریق غیر مستقیم به وکالت دادگستری هم قابل تعمیم خواهد بود. مولانا هم دارد:

گر توکل می کنی در کار کن کشت کن پس تکیه بر جبار کن

(مولوی، ۱۳۷۹: ۹۴۷/۱)

در معنای عرفانی، وکیل اصلی انسان، خداست و اعتماد و امید حقیقی باید به او باشد و در عین حال که اسباب و مسببات دنیوی مثل وکالت دادگستری مورد قبول است، باید در نظر داشت که این اسباب تأثیر استقلال ندارند، یعنی همین اسباب هم با یاری خدا و با اعتماد به او می توانند تأثیر داشته باشند. کسب رزق و روزی حلال از آن جمله اسباب است که انسان را به کار و تلاش و می دارد، البته گروه اندکی افراط کرده و چنان توکل را گسترش داده اند که حتی تلاش برای معاش را هم منافی توکل دانسته اند، اما بزرگان دین و عرفان به شهادت متون موجود معنوی چنین افراط کاری هایی را نپذیرفته اند و همواره اسباب و علل را معتبر و بخشی از رحمت خدا برای انسان به شمار آورده اند.

میبدی هم می گوید: «توکل نشانه یقین است و ثمره توحید و آن را دو درجه است: یکی توکل عام، مکتسبان امت را، دیگر توکل خاص، راضیان حضرت را، توکل عام آن است که از راه اسباب برنجیزی، کسب و تجارت و حرث از سنت شریعت است، دست بنداری و آنگه اعتماد بر آن کسب

نکنی و روزی از اسباب نبینی بلکه از مسبب الاسباب بینی و اعتماد جز بر فضل الله نکنی، و حرکات اسباب و حول و قوت خود به داشت وی بینی، در این توکل، اسباب میان دیدن رواست، اما با اسباب بماندن خطاست. پیر طریقت گفت: سبب ندیدن جهل است، اما با سبب بماندن شرک است.» (انزابی نژاد، ۱۳۸۰: ۱۳۰). شغل‌هایی چون پزشکی و وکالت دادگستری را نمونه‌های این اسباب به شمار می‌آورند که در عین توکل به خدا باید از این اسباب هم غافل نبود و حکمت و دانایی را لازمه بهره‌گیری از این دانشوران دانسته‌اند.

وکالت و توکل از اصطلاحات اخلاق عرفانی است، که همین اخلاق از سرچشمه‌های حقوق به شمار می‌آید. در قرآن کریم مشتقات واژه توکل، هفتاد بار با مضامین متعدد آمده است و ارتباط نزدیکی بین توکل و ایمان را نشان می‌دهد و می‌توان نتیجه گرفت که توکل را لازمه ایمان دانسته‌اند (ر.ک: ملک، ۲۹؛ یونس، ۸۴؛ مائده، ۲۳؛ شوری، ۳۶؛ نخل، ۹۹؛ انفال، ۲) اولین افراد متوکل را نیز پیامبران الهی معرفی نموده است. در قرآن واژه «وکیل» بارها به کار رفته است. (مانند یوسف، ۶۶؛ قصص، ۲۸) و اغلب به معنای گواه و شاهد و حافظ استعمال گردیده است. در سوره اسراء، وکیل به معنای حافظ و حامی بندگان در مقابل شیطان به کار رفته است و در معنای مدافع هم می‌آید. (نساء، ۱۰۹) بر این اساس می‌توان ادعا کرد که وکیل یکی از اسمای الهی است.

جالب است که علمای اخلاقی چون خواجه نصیرالدین طوسی، «توکل» را یکی از انواع دوازده گانه اخلاق ذکر کرده‌اند و آن را ذیل فضیلت «عدالت» قرار داده‌اند. (نراقی، ۱۳۷۱: ۲۲۳/۳) اغلب توکل را سه درجه گفته‌اند که وکالت دادگستری از ضمن آن، جایگاه خود را می‌یابد درجه نخست را در توکل به خدا مانند توکل به وکیل دادگستری دانسته‌اند و درجه دوم را مانند حال طفل با مادرش گفته‌اند که غیر از او پناهی ندارد و به کسی دیگر اعتماد نمی‌کند. و درجه سوم را توکل به خداوند گفته‌اند که همه قدرت‌ها را به او برگردانده و اعتماد اصلی به اوست. برخی نیز توکل بر دیگران (مانند وکالت دادگستری) و توکل به خدا را از اقسام توکل ذکر کرده‌اند. (ابونعیم، ۱۹۶۷: ۶۱/۸) این تقسیم بندی انواع توکل حکایت از آن دارد که سرچشمه وکالت حقوقی در اخلاق و دین و عرفان به معنای خاص خود همواره پذیرفته شده و معتبر بوده است و به همین دلیل نخستین مرحله از توکل را نوع حقوقی آن دانسته‌اند.

وکالت دادگستری

این وکالت بر مبنای پایه‌های اخلاقی آن در حقیقت تسلیم شدن و اعتماد نمودن به حق است که وکیل دادگستری از اسباب و مسببات اجرای حق به شمار می‌آید. ماهیت وکالت دادگستری با تأثیر از جنبه اخلاقی آن تحت عنوان نمایندگی مطرح گردیده و در نظام حقوقی ایران نیز همانند حقوق فرانسه در باب وکالت بررسی شده، ماده ۶۵۶ قانون مدنی تاب و توان آن را ندارد که به طور همه

جانبه وکالت دادگستری را ملحق به خود نماید، هر چند مطابق با ماده ۶۶۴ قانون مدنی و به صورت امر رایج وکالت دادگستری را با این ماده قانون تحلیل کرده‌اند و در مقابل نص، اجتهاد مجاز نیست، اما ضروری است نهاد وکالت دادگستری تحت سیطره نگرش حقوق سنتی ایران به وکالت مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد و صرف نظر از عنوان وکالت در وکالت دادگستری و همجنس بودن با وکالت سنتی، با مبنای مساعدت و یاوری مردم به عنوان جنبه اخلاقی اصولاً این نهاد با چه نهاد حقوقی دیگر تطبیق می‌نماید؟ به همین دلیل قبل از بیان ماهیت حقوقی وکالت دادگستری در مقام بیان و تحلیل اوصاف برآمده تا امکان تعیین ماهیت حقوقی این عقد و نتایج حاصله از آن میسر شود.

تحلیل قرارداد وکالت دادگستری با لحاظ اخلاق حرفه‌ای با بررسی اوصاف آن

ساختار و تحلیل وکالت دعاوی

در قانون وکالت دادگستری تعریفی از این نوع وکالت به عمل نیامده است و ناگزیر برای بررسی و تحلیل این قرارداد می‌بایست به قانون مدنی به عنوان قانون عام رجوع نمود. در قانون مدنی راجع به وکالت دادگستری در ماده ۶۴۶ اشاره می‌کند: «وکیل در محاکمه، وکیل در قبض نیست، مگر اینکه قرائن دلالت بر آن نماید و همچنین وکیل در اخذ حق، وکیل در مرافعه نخواهد بود.» مطابق با قرارداد وکالت، وکیل بر اساس اختیارات اعطائی از طرف موکل طبق ماده ۶۵۶ موظف می‌شود به عنوان جانشین، اقدامات حقوق موکل را به حساب موکل انجام دهد (Katazian, 6:2007). همچنین وکیل متعهد به رعایت مصلحت موکل با تمام جوانب آن از جمله جنبه اخلاقی آن شامل امانتداری، حفظ اسرار موکل و وفاداری می‌باشد. و از طرف دیگر مطابق با قاعده احترام به اعمال اشخاص به عنوان یک امر اخلاقی اجرت وکیل را پرداخت نماید. هرچند که مبنای وکالت مبتنی بر مساعدت به عنوان یک امر اخلاقی است که بر این اساس، اجرت به عنوان ارکان عقد وکالت محسوب نمی‌شود.

شروط ضمنی اخلاقی در قرارداد وکالت دادگستری

در قرارداد وکالت از استقلال وکیل در حدود وکالت اعطائی سخن رانندیم، اما در فحوا و مفهوم وکالت و قرارداد پیرامون شروط ضمنی، مضامین اخلاقی آن تجلی زیادی داشته که امروزه تحت عنوان «اخلاق حرفه‌ای» از آن یاد می‌شود. منشأ آن، تعهد اخلاقی وکیل با عنوان سوگندنامه می‌باشد که حاوی رعایت اخلاق از جمله صداقت و امانتداری، عدم انتقام جوئی و دفاع از حق است و البته در عمل به انجام وکالت نیز، زمینه‌های اخلاقی آن مبنای انعقاد عقد وکالت دعاوی با وکیل دعاوی است، که به جنبه‌های اخلاقی مرتبط به موضوع ما به ارتباط وکیل با موکل و وکیل با طرف دعوی و وکیل و جامعه بر می‌گردد، که مهمترین جنبه اخلاق حرفه‌ای به رابطه وکیل و موکل بر می‌گردد.

رعایت مصلحت موکل به عنوان جنبه اخلاقی وکالت

وکیل دادگستری نه تنها مکلف به رعایت ضوابط قانونی است، بلکه ناچار است بایسته‌های اخلاقی را در انجام وظایف شغلی و حتی در امور شخصی خود پاس دارد. وکیل نایب و امین موکل است و لذا باید در انجام وکالت، مصلحت موکل را رعایت کند. ماده‌ی ۶۶۷ ق.م این تکلیف وکیل را با این عبارات بیان نموده است: «وکیل باید در تصرفات و اقدامات خود مصلحت موکل را مراعات نماید...» مبنای وکالت مساعدت و یارائی موکل است که اثر آن ایجاد تکلیف و تعهد بر امانت و کاردانی وکیل است که به واسطه اعتماد موکل به وکیل، اذن بر تصرفات در امورات موکل صادر می‌شود که مقتضای آن رعایت مصلحت موکل است و این مقید به آن است که وکیل منافع خود را در نظر نگیرد و تصمیمات مأخوذه با مبنای صرفه و صلاح موکل در حدود و اختیارات اعطائی باشد. (Delshad, 2017: 88)

بنابراین چگونگی اجرای وکالت را موکل به امانت و کاردانی و مراقبت و به نوعی رعایت مصلحت موکل وا می‌گذارد که به سود او گام بر دارد (Katozian, 1999:20). اما منظور از مصلحت جلب نفع و دفع ضرر به نظر اکثر و به عبارتی هر آنچه که بابت خیر و صلاح، نفع و آسایش موکل است باشد و ملاک و معیار تشخیص مصلحت موکل همان رعایت جنبه اخلاقی آن اعتماد موکل در راستای رعایت دستورات عمومی موکل است به طوریکه به نفع آن واقع شود. بنابراین اصول و مبادی دینی، اخلاقی، سنن ملی، آداب اجتماعی و نزاکت و تربیت مربوط به شغل وکالت، جنبه اخلاقی و اجتماعی آن و رعایت قیود و تکالیف و نظامات وکالتی جنبه حقوقی و ماهیتی آن را تشکیل می‌دهد (Katabi, 1978: 31).

رعایت امانتداری به عنوان جنبه اخلاقی وکالت

ماهیت حقوقی وکالت نیز از عقود امانی است و در نتیجه مبانی انعقاد آن به اعتماد و اطمینان فی مابین وکیل و موکل است و از این نظر قانون مدنی وکیل را نایب موکل قرار می‌دهد که شأنی بسیار والاست و اقدام وکیل همان اقدام موکل است و همین امر وظیفه سنگینی به نام امانتداری به عنوان جنبه اخلاقی وکالت که تأثیرگذار در ماهیت آن است به عهده وکیل می‌گذارد که فقد آن می‌تواند ارکان وکالت را متزلزل سازد به طوریکه در ماده ۶۳۱ ق.م در بحث ودیعه در صورت تعدی و تفریط عدم رعایت امانتداری، متصرف مسئول تلف و هر نقض و عیب آن است که تقصیر به همان عدم رعایت امانتداری بر می‌گردد، پس امانتداری به عنوان جنبه اخلاقی در ماهیت وکالت دعاوی نقش اساسی را دارد و از این منظر ابلاغ کلیه اوراق قضایی از طرف محاکم قضایی به وکیل ابلاغ می‌شود که فلسفه آن اعتماد موکل به وکیل است. و از بُعد دیگری نیز وکیل دعاوی به موجب قانون آیین دادرسی

مدنی دارای ممنوعیت از قبول وکالت در پرونده‌ای است که جنبه وفاداری و امانتداری آن را تحت الشعاع قرار دهد (Yousefi, 2007: 9).

حفظ اسرار موکل به عنوان جنبه اخلاقی وکالت

هر چند این جنبه از وکالت چه بسا در انعقاد وکالت مدنظر قرار نمی‌گیرد، اما به عنوان جنبه اخلاقی آن، در قالب شروط ضمنی در نظر گرفته می‌شود و بدین امر می‌بایست وکیل اسرار موکل را حفظ نماید که در وکالت این موضوع اهمیتی مضاعف دارد، چرا که موکل بعضی از مسائل شخصی خود را در میان می‌گذارد که چه بسا نزدیکترین اعضا خانواده او از آن آگاهی ندارند و مقتضای وکالت هم به همین پایه اخلاقی بنا شده است و عدم ارائه اطلاعات کافی از ناحیه موکل نیز، خللی در انجام وکالت ایجاد می‌کند و نتیجه آن عدم مطلوبیت در روند و اجرای وکالت است به طوریکه ماده ۳۰ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ هم مقرر داشته است ((وکیل باید اسراری را که به واسطه وکالت طرف موکل مطلع شود و هم چنین اسرار مربوط به حیثیات و شرافت و اعتبارات موکل را حفظ نماید)) و به موجب ماده ۸۱ آیین نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۳۴ در صورت عدم حفظ اسرار به طوریکه شرافت و حیثیت و اعتبار موکل را تحت الشعاع قرار دهد فارغ از جبران خسارت مربوطه، مستوجب مجازات‌های انتظامی است و باب مسئولیت کیفری نیز طبق ماده ۶۴۸ ق.م.ا باز می‌شود، و در واقع اعتبار وکالت را زیر سوال می‌برد، بدین امر می‌توان پی به مبنای وکالت به عنوان جنبه اخلاقی آن برد که تأثیر در ماهیت وکالت دارد.

ماهیت حقوقی عقد وکالت دادگستری

وکالت دادگستری و عقد اجاره اشخاص

در ابتدا این موضوع را بررسی می‌کنیم که آیا قرارداد وکیل دعاوی، می‌تواند از مصادیق عقد اجاره اشخاص باشد؟ سپس نتایج این تلقی از ماهیت حقوقی عقد وکالت دادگستری را تبیین می‌نماییم.

اجاره شخص بودن وکالت دعاوی

اجاره اشخاص (خدمات) «عقدی است معوض که به موجب آن شخص در برابر اجرت معین مستلزم می‌شود کاری را انجام دهد.» (Katozian, 1999:35).

اجاره اشخاص در حقوق ایران و فقه امامیه به دو صورت قرارداد کار و قرارداد مقاطعه بحث و بررسی شده است.

در متون فقهی به کارگر در قرارداد کار، عنوان اجیر خاص، منفرد یا مقید اطلاق می‌شود (Isfahani, 1418:19)

مطابق با قانون کار، عقد اجاره اشخاص از حقوق مدنی منفک و تحت شمول این قانون قرار دارد، اما قرارداد مقاطعه همچنان در قلمرو عقد اجاره اشخاص در حقوق مدنی است. در فقه ما مفهوم مقاطعه کاری تحت اجیر مشترک، مطلق یا عام گفته می‌شود و شخصی است که انجام دادن کاری را بر عهده گرفته است (Ameli, 2002:8). ممکن است برای اجرای کار مدت معینی در نظر گرفته نشود ولی آنچه مهم است انجام عمل معین، بدون قرار گرفتن در ظرف زمانی خاص است.

عقد اجاره اشخاص (قرارداد مقاطعه) عقد معوض مغایبه‌ای و لازم است (Bagheri, 2055:22) عهدای دانستن این عقد به واسطه اثر اصلی آنکه تعهد و التزام است جلوه بهتری خواهد داشت (Rah, 2008: 82). به نظر می‌رسد اوصاف قرارداد وکالت دادگستری شبیه به ماهیت اجاره اشخاص است، در واقع وکیل دادگستری متعهد به انجام عمل معین، یعنی دفاع از حقوق موکل می‌شود و تعهد موکل بر پرداخت حق الوکاله و نتیجه موردنظر را در قرارداد برای وکیل ترسیم نموده و او را در مسیر رسیدن به نتیجه مطلوب آزاد می‌گذارد و این همان مقاطعه کاری است و البته که مقاطعه کار نیز در انجام کار خود دارای استقلال می‌باشد و وکیل دعاوی نیز به همین مناسبت دارای استقلال کاری می‌باشد.

اصولاً در عقد وکالت به واسطه اذنی بودن آن، حق کنترل و نظارت موکل بر وکیل ذاتی و اسقاط آن ناممکن است (Kashani, 2009:11) و با این وصف هر گاه شخص در انتخاب وسیله و طریق حصول نتیجه آزاد باشد، اطلاق نماینده به او سخت است (Nasiri, 1985:120).

بنابراین مقاطعه کار در برابر اشخاصی که در روند اجرای کار طرف قرارداد است، متعهد محسوب گردیده و وکیل دعاوی نیز در مقابل موکل در خصوص سازمان فعالیت‌های خود که حق استقلال در انجام آن کار دارد، مسئول است و از طرفی هر دو، متعهد به انجام کار بوده و نیز در هر دو نیابت و امانت وجود دارد و به عبارتی نایب و امین می‌باشند. چرا که مقاطعه کار و وکیل به حساب مقاطعه دهنده و امین عمل می‌نمایند. چون نتیجه کار به حساب موکل و مقاطعه دهنده است و از سوی افراد مذکور مأذونیت در انجام کار وجود دارد. همچنانکه این نیابت و امانت در سایر عقود جزء طبیعت اجرای اثر اصلی، یعنی تعهد است از جمله در شرکت، مضاربه و عاریه، چهره فرعی و تبعی دارد. خصوصاً در مواردی مثل مشاوره وکلای دادگستری به اشخاص به عنوان انجام یک کار معین به عنوان یک خدمت فکری اساساً در ماهیت اجاره اشخاص (مقاطععه کاری) می‌گنجد.

عقد وکالت مدنی و عقد وکالت دعاوی

نظریه وحدت وکالت مدنی و وکالت دعاوی با همان دیدگاه سنتی وجود دارد، بدون تردید انگیزه افراد در انتخاب وکیل در جهت دفاع از منافع خود می‌باشد و از آنجایی که دفاع جزء حقوق مربوط به شخصیت و امکان انتقال کامل این حق به دیگران متصور نیست و انتقال جزئی از آن به دیگری بدون امکان اعاده آن که آزادی در دفاع باشد و یک امر شخصی صحیح تلقی نمی‌شود، بر همین مبنا حق آزادی عزل وکیل در عقد وکالت از چهره‌های اصلی آن است و بر این مبنا اساس عقد وکالت دعاوی همان عقد وکالت مدنی است (Al-Sanbouri, 1997:45).

در ماده ۶۶۴ ق.م.ا اشاره به وکیل در محاکمه، مستنبط از فقه و دیدگاه سنتی دارد و تألیف‌های حقوقی نیز به طور تلویحی وکالت دعاوی را تابع مقررات وکالت در معنای عام و مقررات قانون مدنی می‌داند، هر چند چهره‌ای خاص بر آن در نظر گرفته شده است. وکالت دعاوی از جهاتی درآمیخته به هم و از نظر ظاهری و منشأ آن که نیابت و اذن است یکی است (Golami, 2015: 6) ولی در عین حال در بعضی از موارد متمایز از هم می‌شوند که می‌توان به مواردی از آن اشاره کرد:

۱- رابطه وکیل در عقد وکالت مدنی یک رابطه خصوصی بین وکیل و موکل است و در قلمرو حقوقی خصوصی است، اما وکالت دادگستری ضمن داشتن یک رابطه خصوصی دارای مبنای حقوقی عمومی و دارای قواعد امری فراوانی است و رابطه بین وکیل و موکل و دادگاه و اشخاص ثالث که از مصادیق قواعد امری و بر مبنای عمومی و اصول دادرسی است.

۲- در بحث جواز عقد وکالت به جهت ارتباط با حق دفاع و تضمین دادرسی عادلانه با مبنای اعتماد به تخصص و حرفه شخص، امری ذاتی بوده و به نظر هیچگاه نمی‌تواند به صورت غیرقابل فسخ در آید و شرط عدم فسخ آن با مبنای تشکیل و انعقاد این عقد در تضاد می‌باشد.

۳- یکی دیگر از مباحث مهم این است که وکیل موظف به رعایت دستورات موکل است ولی در وکالت دادگستری بعضی از قواعد وجود دارد که از طرف حاکمیت و قانون، وکیل دادگستری ملزم به انجام آن دستورات قانونی است، خصوصاً در بحث‌های وکالت‌های تسخیری این نمود بیشتری دارد و در هر صورت خیلی از نتایج اقدام وکیل حتی در صورت عدم اذن به موکل بر می‌گردد.

وکالت دادگستری با ماهیت نماینده مستقل قراردادی

برحسب خدماتی که وکیل دادگستری در موقعیت‌های مختلف به موکلین ارائه می‌دهد از این حیث دارای ماهیت دوگانه ای شامل عقد اجاره اشخاص و نمایندگی است. ارائه خدمات حقوقی توسط وکیل دعاوی تحت عنوان نمایندگی است ولی اگر خدمت وکیل یک امر مادی باشد تحت عنوان اجاره خدمت مطرح می‌شود.

خدمات وکیل با این وصف به دو قسمت تقسیم می‌شود و این عقد در هر موضوع ماهیتی جداگانه دارد. خدمات وکیل در تعرفه مزبور به دو شکل در نظر گرفته که هر عقدی با ماهیتی جداگانه تشکیل می‌شود و آن قسمتی که کار وکیل اعمال حقوقی یا تصرفات قانونی است و به نمایندگی و به نیابت از موکل عمل می‌کند و نتیجه و آثار آن نیز به شخص موکل بر می‌گردد در این صورت آن اعمال ماهیت نمایندگی را دارد مانند اینکه وکیل دعاوی از طرف موکل خود و با اخذ نیابت از او بر علیه شخص یا اشخاص دیگر طرح دعوی نماید و یا در خصوص موضوعی به نام و حساب موکل با شخص ثالثی مصالحه می‌نماید، در عین حال آثار مربوط به اعمال مزبور عیناً به موکل بر می‌گردد ولی زمانی که عملیات انجام شده از طرف وکیل مدافعات کتبی و شفاهی که وکیل به منظور روشن کردن موضوع و اثبات حقانیت موکل خود به عمل می‌آورد یا در بحث تنظیم دادخواست یک امر مادی است و کار وکیل دعاوی دارای ماهیت اجاره خدمات است.

در صورتی که قرارداد فی مابین وکیل و موکل مجموعه‌ای از خدمات حقوقی و مادی در طرح و تعقیب و پاسخگویی به دعوی باشد نتیجه این روابط فی مابین وکیل و موکل تابع عقد اجاره و وکالت است که از آن به عنوان نظریه مختلط یاد می‌شود (Qahramani, 2005:8).

و هر کدام از اعمال وکیل می‌بایست با هر یک از نهادهای اجاره و نمایندگی تطبیق داده شود و آثار ناشی از آن نیز براساس هر یک از این‌ها در نظر گرفته می‌شود و این فرض تا زمانی که تعارضی وجود نداشته باشد به نظر اجرا خواهد شد و در صورت تخلف هر یک از تعهدات بنا به نوع عمل در قالب ماهیت عقد اجاره و وکالت ملزم به جبران خسارت است و در صورت تعارض بین این دو رابطه حقوقی و مادی اگر مربوط به نظم عمومی باشد، باید احکام عقد غالب را جاری ساخت و تمیز اینکه نوع عمل ماهیت اجاره اشخاص است یا وکالت به عهده دادگاه است که با توجه به شرایط و اوضاع و احوال مربوط به هر عقد و عرف حاکم به آن، حقوقی یا مادی بودن امر مورد نیابت شناسایی می‌شود. این نظریه دارای اشکالات اساسی است. از جمله اینکه تمیز و تشخیص غلبه چهره حقوقی بر مادی یا بر عکس، معیار و میزان مشخصی ندارد و با رجوع به عرف، نمی‌توان برای آن معیار یا میزان مشخصی پیدا کرد، بنابراین همین امر موجب اختلاف و اختلال شدید در روابط وکیل و موکل بوده و نظام دادرسی را تحت الشعاع ماهیت خود قرار دهد.

در بعضی از نظام‌های حقوقی نیز مانند بلژیک طبق ماده ۱۷۸۷ قانون مدنی، عرضه خدمات توسط مؤسسات ارزیابی می‌شود. وجه شباهت در این رابطه مقایسه استقلال وکیل در انجام وظایف خود و فقدان عنصر تبعیت در رابطه فی مابین وکیل و موکل است.

با در نظر گرفتن مقررات خاص در حرفه وکالت که اولین متون قانونی راجع به این حرفه در وکالت دعاوی حقوق فرانسه در سال ۱۸۱۰ و ۱۸۳۰ به طور رسمی مدنظر قرار گرفت (Campbell, 1995: 87) به خودی خود بیانگر و حاکی از این است که مقررات مربوط به قانون

مدنی گنجایش تمام روابط راجع به وکالت در دعاوی را نداشته و تصویب مقررات جدید حاکی از یک ماهیت خاص و ویژه برای این نهاد حقوقی است و به جهت استقلال کار وکیل بعضاً نظارت و کنترل‌هایی نسبت به حرفه وکالت از طرف دولت اعمال می‌شود و آنچه رابطه وکیل و موکل را تعیین می‌کند، اراده و قصد طرفین در انعقاد این عقد است و به محض انعقاد این عقد تکالیف راجع به وکیل و موکل برقرار و هر یک موظف هستند براساس مقررات و شرایط خاص مربوط به وکالت دعاوی به تعهدات خود عمل نمایند.

در وکالت مدنی، رابطه ثقه زمانی رخ می‌دهد، که یک شخص (وکیل) منافع شخص دیگری را (موکل) احقاق می‌کند و نماینده باید از طرف موکل عمل کند و تحت نظارت موکل قرار گیرد، در بررسی وکالت دعاوی تردیدی در اعطای نیابت و نمایندگی در وکالت دعاوی نیست و البته موکل با رجوع به وکیل دعاوی با اعطای نیابت به ضمیمه حق الوکاله، امر طرح دعوی یا دفاع از دعاوی را به وکیل می‌سپارد و با توجه به دادرسی، دستورالعمل‌هایی را برای وکیل صادر می‌نماید و این دستورالعمل‌ها عمومی یا در حکم عمومی است، به عنوان مثال، موکل ممکن است به سادگی بیان کند که وکیل باید تلاش کند تا آسیب مالی موکل را به حداقل برساند، به طور خلاصه دستورالعمل‌های موکل می‌تواند بسیار مشخص باشد، پیش‌تر موکل، وکیل مدافع را در جریان امور قرار می‌دهد و مشارکت همراه با دستورالعمل‌های موکل، روابط وکیل و موکل را ایجاد می‌کند و یکی از حقوق ذاتی موکل این است که به این رابطه وکالت پایان دهد، حتی وکیل با این خاتمه کار موافق نباشد، بنابراین استقبال از دستورات عمومی موکل امر بدیهی است (Gracem, 2007:18).

اگر دستورات موکل در عین حال حقوقی بوده و در تنظیم نوع دادخواست و نحوه دفاع وکیل ارشاد تخصصی صورت پذیرد، این راهنمایی‌ها نیز در حکم دستورات عمومی موکل است که وکیل دعاوی با توجه به تخصص حرفه‌ای خود، استقلال در انجام کار موکل دارد، از طرفی موکل نیز حق خاتمه و قطع رابطه با وکیل را دارد و در عین حال همیشه حق موکل برای پایان دادن بر رابطه مورد ارزیابی و در ارجحیت قرار می‌گیرد. و این حق حرمت ارتباط بین موکل و وکیل را حفظ می‌نماید که موکل در هر زمانی که ایمان خود را به وکیلش از دست دهد، به این رابطه خاتمه دهد. و با سلب اعتماد از وکیل دعاوی، رابطه مناسبی فی مابین وکیل دعاوی و موکل برقرار نخواهد شد، بنابراین موکل را به هیچ وجه نمی‌توان مجبور به قبول وکالت توسط وکیل دعاوی کرد.

مطابق ماده ۲۵۶ قانون وکالت، موکل را مسئول اقدام‌های وکیلش که راجع به امر تخصصی و حرفه‌ای است مسئول نمی‌دانند و در این خصوص به رابطه وکیل و موکل نمی‌پردازند و دادگاه‌ها مفاهیم سنتی مربوط به وکالت را که موکل می‌بایست مسئول اقدام‌های زیان‌بار وکیل خود باشد را اعمال نمی‌کنند و با این امر بسیار محافظه‌کارانه رفتار می‌کنند.

بنابراین دادگاه‌ها هیچ تمایلی برای اعمال مقررات قانون مدنی در روش‌های سنتی ندارند و در وکالت دعاوی، مسئولیت تخصصی وکیل زمینه برای محدود کردن و یا بعضاً حذف کامل مسئولیت موکل برای اقدام‌های وکیل از حیث کار تخصصی اوست. در قانون مربوط به وکلای دادگستری در حقوق آمریکا (RLGL) بیان می‌کند؛ عمل وکیل در صورتی عمل موکل در نظر گرفته می‌شود که موکل با صراحت به طور ضمنی این عمل را مجاز کرده باشد یا بعداً این عمل وکیل را تصویب کرده باشد و یا اینکه این اقدام به اعتقاد وکیل مطابق با قانون و یا دادگاه مربوطه موردنیاز باشد (Geacem, 2007: 20).

بنابراین شرایط خاص وکالت دعاوی عرفاً با وجود قصد و اراده طرفین در انعقاد عقد وکالت و با لحاظ دیدگاه قانون آئین دادرسی مدنی این نتیجه حاصل می‌شود که وکیل دعاوی علاوه بر اینکه به عنوان نماینده و وکیل از طرف موکل محسوب می‌شود ولی در عین حال استقلال در انجام امر وکالت را داراست و در عمل نیز مطابق با قانون کلیه مکاتبات و ابلاغیه‌های قضایی می‌بایست به وکیل ابلاغ شود و در صورت عدم ابلاغ به موکل و عدم اطلاع وکیل، جلسه دادرسی دارای رسمیت قانونی نخواهد بود که همه این قواعد حاکی از این است وکیل دادگستری دارای ماهیت نمایندگی مستقل قراردادی است. همین عنوان نمایندگی ناشی از اذن و اجازه موکل و اعتماد به وکیل از بابت امانتداری، رعایت مصلحت موکل، حفظ اسرار موکل و اصل وفاداری که همگی جنبه‌های اخلاقی وکالت که در استقلال وکیل نهفته است وجود استقلال وکیل به منزله اقدام خودسرانه و تصمیمات یک طرفه وکیل نبوده و مبنای وکالت متأثر از جنبه‌های اخلاقی آن می‌باشد که در ماهیت وکالت دعاوی نقش اساسی را دارد.

نتیجه‌گیری

تشکیل ماهیت وکالت دادگستری ایجاب می‌نماید که ضمن اعطای نیابت از ناحیه موکل، وکیل در انجام اعمال حقوقی به نام موکل دارای استقلال بوده و نقشه فعالیت سازمانی خود را براساس تفکر و استدلال حقوقی ترسیم می‌نماید و بنا بر اقتضای این نوع وکالت، راهنمایی‌های موکل در قالب دستورالعمل‌هایی به وکیل ارایه گردیده که این دستورالعمل‌ها بسیار عمومی تلقی می‌شود، به طوریکه موکل ممکن است به سادگی بیان کند که وکیل باید تلاش کند آسیب مالی موکل را به حداقل برساند و به عبارتی این دستورالعمل‌ها می‌تواند بسیار مشخص باشد، و وکیل مدافع را در جریان بگذارد. مشارکت در انجام موضوع وکالت با دستورالعمل‌های موکل، روابط موکل و موکل را ایجاد می‌کند، این دستورالعمل‌های موکل در مواقعی ممکن است تخصصی هم باشد، اما همین دستورالعمل‌های تخصصی برای وکیل در حکم عمومی بوده و عواقب ناشی از نقص در انجام موضوع وکالت در مقابل موکل چه بسا به عهده وکیل خواهد بود، چرا که علت رجوع و اعطای نیابت در قالب وکالت دعاوی،

و اعتماد به وکیل به عنوان جنبه اخلاقی آن و تخصص در انجام موضوع وکالت است و بنابراین مسئولیت ناشی از انجام موضوع وکالت از حیث ترسیم نقشه و شکل دعوا در قالب دادخواست یا شکوائیه یا دفاع از آن بر عهده وکیل دعاوی خواهد بود. ساختار فوق سبب می‌شود که وکیل دعاوی در عین حال که دارای نیابت است و به عنوان نماینده قراردادی محسوب گردید، در عین حال در نحوه انجام موضوع وکالت همانند قرارداد درمان فی مابین پزشک و بیمار دارای استقلال باشد. اما رعایت مصلحت موکل به عنوان جنبه اخلاقی آن در استقلال وکیل نهفته است.

اکثریت قریب به اتفاق نویسندگان شرط بلاعزل شدن وکالت را براساس ماده ۶۷۹ ق.م.صحيح دانسته که بر این اساس اگر عدم عزل از وکالت در ضمن عقد لازمی شرط شود از موجبات عدم امکان فسخ آن از ناحیه موکل است با فرض ماهیت واحد وکالت مدنی و دعاوی در صورت شرط عدم عزل وکیل از وکالت در تعارض با اصول دادرسی و نظم قضایی است، اگر قائل به استقلال در انجام موضوع وکالت توسط وکیل دعاوی باشیم و در صورت شرط بلاعزل در این نوع از وکالت عملاً آزادی موکل در اعمال نظر خود در صورت سلب اعتماد از حیث تخصص از وکیل تحت الشعاع قرار خواهد گرفت چرا که از یک طرف حق اعمال نظر قطعی و دخالت مستقیم در نحوه و ترسیم روش حقوقی در دفاع را نخواهد داشت و از طرفی حق عزل خود را با این شرط بلاعزل از دست خواهد داد. و اما تصور حضور و شرکت موکل در جلسه دادرسی و دفاع از خود به شیوه موردنظر و شخصی و از طرف دیگر دفاع وکیل به نوع دیگر به استناد وکالت بلاعزل بر خلاف اصول دادرسی و نظم عمومی قضایی است. و از طرفی با جنبه اخلاقی رابطه وکیل و موکل در تعارض است و این شرط عدم عزل، حقوق اولیه اخلاقی موکل را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

بنابراین به نظر شرط عدم بلاعزل در وکالت دادگستری به جهت مغایرت با جوهره و مقتضای ذات این نوع از قرارداد با ملاحظات اخلاقی آن صحیح نبوده و از این حیث از وکالت مدنی متمایز می‌گردد.

منابع و مأخذ

۱. ابدالی، مهرداد (۱۳۸۸)، در آمدی بر فلسفه حقوق و نظریه‌های حقوقی، تهران: نشر مجد.
۲. ابدالی، مهرداد (۱۳۸۹)، تحلیل مفاهیم اعتبار حقوقی و هنجار حقوقی، مدرس علوم انسانی - پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دوره ۱۴، ش ۲.
۳. ابونعیم احمد بن عبدالله، (۱۹۶۷)، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفاء، بیروت، دارالکتاب.
۴. انزابی نژاد، رضا (۱۳۸۰)، نواخوان بزم صاحب‌دلان و گزیده کشف الاسرار و عدة الأبرار، تهران: نشر جامی.
۵. تروپه، میشل (۱۳۹۰)، فلسفه حقوقی، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، نشر آگه.
۶. سعیدی، گل بابا (۱۳۸۳)، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، تهران: نشر شفیقی.
۷. الطبرسی، امین الدین ابوعلی، (۱۴۰۱)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۸. مولوی، جلال الدین (۱۳۷۹)، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد نیکلسن، تهران، نشر سایه گستر.
۹. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۳۷۱)، معراج السعاده، تهران، اسلامیه.

منابع انگلیسی:

1. Al-Sanhouri, A, Abdul Razzaq, A, translated by Hosseini Nejad, Hossein Ali, Lawyer Publishing, Tehran Press, 1997. (In Persian).
2. Ameli, Z.D (Shahid Thani), Masalak al-Afham al-Tanqih Sharia al-Islam, Volume Five, Comprehensive jurisprudence software of Ahl al-Bayt. (In Persian).
3. Ameli, Z.D (the second martyr), Al-Rawdha al-Bahiyya in the explanation of the people of Damascus, Volume 4, the comprehensive jurisprudence software of the Ahl al-Bayt. (In Persian).
4. Bagheri, A, (2005). Civil Jurisprudence "Ownership Contract - Sale and Lease", Samat Publications, First Edition, Tehran. (In Persian)..

5. Campbell Dennis, professional liability of Lawyers. (published under the auspices of The center for international legal studies Salzburg, Austria, London, 1995.
6. Delshad, E, (2017). Contract of Advocacy from the Perspective of Civil Law and Regulations of Advocacy of Justice, Mizan Publications, First Edition, Tehran. (In Persian).
7. Dworkin, Ronald (1978), Taking Rights Seriously, London, Duckworth.
8. Emami, S. H, (1998). Civil Law, Volume II, Islamic Publications, Tehran. (In Persian).
9. Freeman, M.D.A. (1996), Lloyd's Introduction of Jurisprudence, Sweet& Maxwell, London.
10. Gholami, J, (2015). Lawyer's Obligations, Majd Publications, First Edition, Tehran. (In Persian).
11. Gracem, G, (2007) Client responsibility for lawyer conduct: examining the agency nature of the lawyer, relationship, volam 86, university of louisville school of law.
12. Isfahani, S. M. H, margin of the book Al-Makaseb, vol. 5, research: Sheikh Abbas Mohammad Al-Sabah Al-Qatifi, first edition, Bija, 1418. (In Persian).
13. Kashani, M, (2009). Civil Law, Special Contracts, Mizan Publishing, First Edition, Tehran. (In Persian).
14. Kashif al-Ghatta ', M.H, author of the magazine, comprehensive software of Ahl al-Bayt jurisprudence.
15. Katabi, H, Advocacy, Aban Publications, Second Edition, Tehran, 1978 (In Persian).
16. Katozian, N, (1999). Civil Law, Lessons from Certain Contracts, Ganj-e-Danesh Library, Second Edition, Tehran. (In Persian).

17. Katozian, N, (1999). Definite Contracts, Volume 4, Publishing Company in collaboration with Borna, Third Edition, Tehran. (In Persian).
18. Katozian, N, (2006). Civil Law, General Rules of Contracts, Volume One, Publishing Company in collaboration with Bahman Borna, seventh edition, Tehran. (In Persian).
19. Marmor, Andrei, Sarch, Alexander (2015), The Nature of law, in Zalta, The Encyclopaedia of philosophy Stanford university.
20. Murphy, Mark (2006) Natural law Jurisprudence in philosophy of law, ed. Brian, Vol. 2, London Routledge.
21. Nasiri, M, (1985). "The Real Theory and Alter ego", Legal Journal, Office of International Legal Services of the Islamic Republic of Iran, No. 2. (In Persian).
22. Qahramani, N, (2005). Civil Liability of a Lawyer, Nasan Nikan Publications, Second Edition, Tehran. (In Persian).
23. Rah Peik, H, (2008). Civil Law, Certain Contracts, Volume One, Khorsandi Publications, First Edition, Tehran. (In Persian).
24. Yousefi Mahalleh, E, (2007). Professional Ethics in Relations between Lawyers, Quarterly Journal of Ethics in Science and Technology, Second Year, Nos. 3. (In Persian).

The Use of Mystical Representation in the Nature of Legal Representation

Sharyar Bagheri, Saeid Bigdeli*, Nejad Ali Almasi

PhD of Private Law, Zanzan Branch, Islamic Azad University, Zanzan, Iran.

Associate Professor, Department of Law, University of Zanzan, Zanzan, Iran.

*Corresponding Author, bigdeli@znu.ac.ir

Professor, Department of Private Law, Zanzan Branch, Islamic Azad University, Zanzan,

Iran

Abstract

The definition and basis of legal representation in justice should be sought in its previous sciences and in the discussions of "normative legal philosophy". In proxy, proxy and permission from another is important, which is based on the intellectual, moral and social foundations of nations in the history of civilization. In this article, an attempt is made to find the roots of one of the foundations of normative legal philosophy that is related to the field of mysticism, which is trust and mystical representation, and the place of representation in mystical and legal intellectual foundations is taken into consideration and in comparison with legal representation, the role of intellectual, spiritual and moral fields in judicial sciences should be explored and with the library method and by referring to the primary sources of these two disciplines, to clarify the conclusion that representation has a wide meaning, a branch of which is rooted in mysticism and it is also based on trust. From the legal point of view, the ethical condition, respect for the client's interest, trustworthiness and keeping secrets are observed in it.

Keywords:

. Philosophy of law, trust, mysticism, legal representation, natural law

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی